

# شاپرک

( خداداد رضایی )



تقدیم به همه توانخواهان سرزمین عزیزم

( هرگونه برداشت و استفاده از این متن منوط به مجوز کتبی نویسنده است )

۰۹۱۷۷۷۲۳۲۸۰

به نام خالق زیبایی ها

شخصیت ها :

شاپرک

کارگردان

۶ زنبور

گروه سنی : کودک و نوجوان

/ فضای تاریک صحنه شاپرک زیر نور موضعی کم در طناب پیچیده و نمی تواند فرار کند /

شاپرک : / جیغ می زند / اینجا کجاست ؟ چرا اینقدر تاریکه . آفتاب کو . نکنه کور شدم . چرا نمی تونم تکون بخورم . کسی اینجا نیست ؟ یکی جواب بده . چرا هیچ صدایی اینجا نمیداد

/ صدای عنکبوت از پشت / ها ها ها

شاپرک : اینجا کجاست؟ شما کی هستید؟

صدای عنکبوت : من یک بنده خدایم بهم میگن عنکبوت

شاپرک : عنکبوت ؟ !!!

صدای عنکبوت : بله عنکبوتم

شاپرک : ولی به من گفتن باید از عنکبوت بترسی / سعی می کند فرار کند /

صدای عنکبوت : اینقدر تکون نخور خونه منو خراب میکنی . بزور این تارها را بافتم .

شاپرک : می خوام از اینجا برم

صدای عنکبوت : چرا اومدی به خونه من؟

شاپرک : روی شاخه درختی بودم کلاغی اومد بالای سرم ترسیدم منو بخوره فرار کردم افتادم تو خونه شما

صدای عنکبوت : ها.... پس خوش اومدی

شاپرک : حالا منو آزاد می کنی؟

صدای عنکبوت : / خنده / آزاد ؟ تازه من یک غذای لذیذ بدست آوردم

شاپرک : حالا می خوای منو بخوری؟

صدای عنکبوت : آره ولی خب الان سیرم باید برم اما زود بر می گردم

شاپرک : منو را رها کن

صدای عنکبوت : ااه چقدر حرف میزنه . گفتم زود بر می گردم

/ تعدادی زنبور وارد شده و در صحنه می چرخند و می خوانند /

شاپرک دردت به جونم

تورو از خودم میدونم

بذار یه شعری که گفتم

واسه دلت بخونم

شاپرک دل توی سینه

ساعت ها تنها می شینه

وقتی شب می رسه از راه

خواب پروازو می بینه

واسه زخمتا یه دوا نیس

دلم از دلت جدا نیس

توی این غربت جونگیر

یه نگاه اشنا نیس

هر جا که می ری خزونه

غروبه دل نگرونه

آفتابش جونی نداره

اما شب اینجا می مونه  
نمی دونم مئه بارون  
رو کودوم شونه ببارم  
روی شاخه ها تو غربت  
شاپرک من تورو دارم

شاپرک: به من نزدیک نشید. شما هم مثل من گرفتار می شید  
زنبور: نه ما دوست توئیم اومدیم بهت کمک کنیم  
شاپرک: گفتم به من نزدیک نشید گرفتار می شید شما نمی تونید به من کمک کنید.  
زنبور: پس میریم کمک بیاریم

/ زنبورها می خوانند و خارج می شوند /

صدای کارگردان: /پشت/ شاپرک؟ شاپرک؟ چی شده شاپرک؟ چرا دیالوگ نمی زنی ؟

شاپرک: دیگه نمی خوام بازی کنم

کارگردان: / وارد می شود/

شاپرک: / ترسیده / عنکبوت ؟!!! به من نزدیک نشو . من میخوام زنده بمونم

کارگردان: ولی این دیالوگ تو نمایشنامه ما نبود

شاپرک: گفتم نزدیک نشو

کارگردان: چی شده؟ شاپرک زیبای من . تو که می گفتی من شاپرک تنهای مردابم. تو که می گفتی بر

بالای همه درختها و گلها پرواز می کنم

شاپرک: چرا من باید تو تارهای عنکبوت گیر بیافتم ؟

کارگردان: کسی باتو کاری نداره اون قصه نمایشه

شاپرک: چرا من باید خورده بشم

کارگردان: خب عزیزم این قصه ماست

شاپرک: اصلا من این قصه را دوست ندارم . من نمی خوام در دام کسی باشم

کارگردان: شاپرک قصه اینو میگه

شاپرک: نه دیگه خسته شدم . می خوام آزاد باشم

کارگردان : خب تو آزادی . پاشو این بازی را تموم کن

شاپرک: بازی . بازی . بازی . ما کجای این بازی قرار گرفته ایم

کارگردان : شما که داری نقش اصلی را بازی میکنی

شاپرک : فعلا که عنکبوت نقش اصلی داره ما داریم قربانی اون می شیم

کارگردان: نه شاهنامه آخر خوشه . پاشو ادامه بده

شاپرک : آخه تا کی باید نقش بازی کنم خسته شدم

کارگردان: این زندگی همه اش بازیه . پاشو پاشو تمومش کن

شاپرک: نه . شایدم فرق ما با بقیه شما آدمای به حسابن سالم اینه که نمی تونیم نقش بازی کنیم. بزارین خودمون باشیم

کارگردان: حالا هم خودتی . پاشو همه منتظرند

شاپرک: همه ؟

کارگردان: آره دور و برت را نگاه کن . اینا همه اومدن بازی تو را ببینند

شاپرک : اینا ؟ اینا کیند ؟ تا به حال کجا بودن ؟ / رو به تماشاگران / آهای با شمام تا بحال کجا بودین چرا سراغی از ما

نمی گرفتید

کارگردان : خب اینا تماشاگران هستند . سه تاشونم داور

شاپرک: داور؟

کارگردان: آره عزیزم

شاپرک: یعنی تو زندگی ما فقط باید نقش بازی کنیم تا داوری بشیم؟ . چرا تو حالت عادی داوری نمی شیم

کارگردان : چرا همچی فکر می کنید همه شما را دوست دارند

شاپرک: دروغه

کارگردان: شاپرک اینطور فکر نکن

شاپرک : میشه منو شاپرک صدا نزنی

کارگردان : / طناب را برداشته که شاپرک را ببندد / می خوای زنبورها را صدا بزنی بیان دوباره شروع کنیم ؟

شاپرک : نه به من نزدیک نشو . نمی تونم . / قهر کرده و از صحنه خارج می شود/

کارگردان : شاپرک / دنبال او راه افتاده و صداش می زند اما ناامید برگشته و روی صندلی می نشیند/ چرا این طوری شد ؟

شاپرک امروز چشش بود ؟ او حرفای عجیبی می زد که از یک معلول ذهنی بعید بود. شاید هم حق با او بود ما آدما

تا زمانی که خود گیر نیفتاده باشیم به فکر دیگران نیستیم.

زنبورها : / وارد شده و دسته جمعی شعر می خوانند/

ای زنبور طلایی

نیش می زنی بلایی

پاشو پاشو بهاره

گل وا شده دوباره.

کندو داری تو صحرا

سر می زنی به هر جا

پاشو پاشو بهاره

عسل بساز دوباره

کارگردان : بسه دیگه . الان چه موقع خوندنه . می بینید که من تو وضعیت مناسبی نیستم



/ زنبورها دو باره شروع به خواندن می کنند . کارگردان دنبال آنها می دود زنبورها فرار می کنند /

**کارگردان :** هنوز تو فکر حرفای شاپرکم . شایدم اون درست می گفت ما آدمایچوقت زیر پای خود را نگاه نمی کنیم تا به

زمین می خوریم

/ زنبورها با دو سطل بر می گردند /

**زنبور :** آقای کارگردان اکه گفتی تو این سطل ها چیه ؟

**کارگردان :** بازم شما برگشتید ؟

**زنبور :** فقط اشتباه فکر نکن تو سطل ها عسل نیست

**کارگردان :** برید گم شوید حوصله تون را ندارم

**زنبور :** چالش آب یخ برای کارگردان . چون ناراحته حالش جا بیاد

**کارگردان :** چی ؟ / تا می خواد رو برگرداند سطل آب را روی کارگردان خالی می کنند کارگردان به پشت صحنه فرار می کند/

**زنبور :** اما سطل دوم . کی گفته زنبورها قیافشون زشته؟

**بقیه زنبورها :** / اشاره به تماشاگران / اینا اینا

**زنبور :** کی گفته زنبور بی جهت نیش میزنه ؟

**بقیه زنبورها :** اینا اینا

**زنبور :** خب سطل دوم چالش آب یخ برای تماشاگران / به جای آب سطل پر از گل است به طرف تماشاگران ریخته می شود/

/ کارگردان با یک حشره کش وارد شده زنبورها فرار می کنند/

**کارگردان :** / روی صندلی می نشیند/ همیشه با خودم فکر می کردم که چطور می تونم تو این کارم موفق بشم . چه بنویسم

که بتونم موقعیت یک معلول را به درستی در جامعه نشان دهم . چطور می تونم به مردم بفهمانم به چشم معلول به اینا نگاه

نکنید به چشم ترحم نگاه نکنید اینا انسانند . انسانهای پاکی که شاید این پاکی در من و شما نباشد . ولی انگار...

شاپرک : / از بیرون / خانم کارگردان . خانم کارگردان

کارگردان : / بلند می شود / خدا را شکر برگشتی؟

شاپرک: / وارد می شود / اومدم ولی نمی خوام شاپرک باشم

کارگردان : می خوای نقش زنبور بازی کنی؟ باشه خودم می شم شاپرک ؟

شاپرک : نه میخوام خودم باشم

کارگردان : خودت؟

شاپرک: آره چه اشکال داره ما تو زندگی نقش خودمونو بازی کنیم

کارگردان: آخه عزیزم می بینی که توی داستان نمایش من ، آدمیزاد نقش نداره

شاپرک: آره شما درست می گید / دلخور / هیچوقت ما تو داستان شما آدمای سالم جای نداشتیم

کارگردان : اینطور نیست فکر بد نکن بد برداشت نکن

شاپرک: نه همینطوره . / رو به تماشاگران / شماها چقدر سراغ ما را گرفتید؟ هان خب جواب بدین ؟ چرا ساکتید؟

کارگردان: ببین عزیز قصه این نمایش بر پایه شاپرک نوشته شده من دوماه روی آن فکر کردم تا توانستم تمومش کنم

شاپرک : خب چه اشکال داره تغییرش بدین

کارگردان : مثل اینکه یادته رفته ما توی جشنواره هستیم همیشه تغییرش داد

شاپرک: من تغییرش میدم

کارگردان : شما؟

شاپرک: آره من با کمک زنبورها

کارگردان : پس من ...

شاپرک : شما هم می تونید برید پهلوی دوستان / اشاره به تماشاگران / بنشینین و تماشا کنین

**کارگردان :** شاپرک کار را خراب نکن تا حالاشم کلی نمره منفی از داورا گرفتیم

**شاپرک :** / نقاب و لباسهای شاپرک را در می آورد / چرا باید نقاب بزنیم ؟ چرا مردم باید با این لباسها ما را بپذیرند .

**کارگردان :** نکن اینکا رو

**شاپرک :** نه بازی فقط با لباس واقعی خودم

**کارگردان :** امکان نداره

**شاپرک :** چرا امکان داره . می خوام خودم باشم اشکالی داره؟

**کارگردان :** پس حالا که اینطوره خودت هم بازی کن و هم کارگردانی

**شاپرک :** گفتم که خودم اینکارو می کنم

**کارگردان :** امیدوارم بتونی جوایز خوب جشنواره را درو کنی

**شاپرک :** همی که توان اینجا اومدن را داشتم جایزه ام را دریافت کردم . برای من ارزش کلی جایزه را داشته

**کارگردان :** پس انگار دیگه جای من اینجا نیست / کارگردان با عصبانیت خارج می شود/

**شاپرک :** خواهش میکنم کارگردان محترم . فقط همانطور که داری میری بی زحمتی زنبورها هم خبر کن بیان

/ زنبورها با لباس فرم مرکز بهزیستی وارد می شوند و شروع به خواندن شعر معلول می کنند و شاپرک دکلمه می کند/

**شاپرک :** کاش اینجا اینقدر پاک بود که همه دل ما را باور می کردند . کاش واژه حقیقت از روی صمیمیت از لبانتان خارج می شد . ماهم از جنس خودتان هستیم . ما توان خواهیم . دلمان پاک . کاش مهتاب با کوچه های تاریک هم آشنا بود . ما چیزهایی داریم که شما هرگز ندارید در دل ما مثل خیلی از آدمای کینه و دشمنی نیست .

زنبور ۱: ریا نداریم

زنبور ۲: حسادت نمی کنیم

زنبور ۳: دروغ نمیگیم

زنبور ۴: دل ما صاف و پاک است

زنبور ۵: ما انسانیم

همه زنبورها : انسان

/ جملات زیر را بترتیب شاپرک و زنبورها همراه با موسیقی دکلمه می کنند/

**شاپرک :** نمی دانی چه لذتی دارد که روی صندلی چرخدار بنشینی

و سراسر وجودت پر از دردهای جسمی و روحی باشد ولی تو

خدا را شکر بگویی و ذکر "یا حسین" در دلت سر دهی

**زنبورها :** / دستها را به طرف آسمان می برند/ یا حسین

**شاپرک :** نمی دانی چه لذتی دارد که با عصا راه بروی و

انسانهایی که از کنارت عبور می کنند در دلشان آهی بکشند ولی تو

امیدوار باشی که آنها با دیدنت ، لحظه ای خدا را شکر بگویند

نمی دانی چه لذتی دارد چشمهای نبیند و دیگران باز آهی بکشند

ولی تو با چشم دلت ، قشنگی های دنیا را ببینی و آنها ندانند که تو هم می بینی !!!

نمی دانی چه لذتی دارد وقتی گوشه‌های نشوند و زبانت گنگ باشد و با زبان اشاره

به دیگران بفهمانی که : ای انسانها کمی شکرگزار نعمتهایی که دارید ، باشید !

نمی دانی چه لذتی دارد که معلولیت باعث شده است

قدر نعمتهای الهی را بیشتر بدانی

که اگر تو به جای غیرمعلولین بودی

مطمئناً برای هر یک قدمی که برمی داشتی ، خدا را شکر می کردی



هر چند که انسان تا نعمتی را از دست ندهد قدر آن نعمت را نخواهد دانست  
و لیکن خدا را شکر که به این نکته دست یافته ای که اگر سختی و محدودیت نبود  
قدر عافیت را به این زیبایی درک نمی کردی

پایان

تابستان ۱۳۹۴ / خداداد رضایی